**جلسه 35 خارج اصول استاد گنجي**

**چهارشنبه: 11/8/1401**

**بحث مطلق و مقيد.**

**تتمه کلام مرحوم نائيني در مطلق و مقيد مستحب**

بحث در تتمه کلام مرحوم نائيني بود. مرحوم نائيني فرمود که اگر خطاب مقيد ما ظاهرش مفهوم باشد، و نتيجتاً مخالف مطلق باشد، باز هم ما مطلق را حمل بر مقيد نمي‌کنيم. همان صورت ثانيه مرحوم آقاي خويي. صل صلاة الليل مطلق ماست، اذا انتصفت الليل صل صلاة الليل مقيد ما است که جمله شرطيه است. ظاهرش سقوط مفهوم است. مرحوم نائيني در اجود در اين بحث مطلق و مقيد فرموده است در همين صورت هم ما مطلق را بر مقيد حمل نمي‌کنيم. چون در مستحبات غالباً اختلاف مراتب است. نادر است که در مستحبات يک مرتبه باشد، يک مطلوب باشد. غالب مستحبات را که ببينيد در کتب ادعيه و در مزارات، مستحب را مي‌‎گويد و سپس مي‌گويد «و بهتر اين است که اينطور باشد»، يک بهتري دنبالش مي‌آورد. اختلاف مرتبه است، غالب مستحبات اختلاف مرتبه دارند. اين اختلاف مرتبه را فرموده که سبب مي‌شود جمله شرطيه در مستحبات مفهوم نداشته باشد. وقتي مفهوم نداشت، ديگر خطاب مطلق و مقيد با هم تنافي ندارند.

**اشکال آقاي خويي بر نائيني**

مرحوم آقاي خويي در تعليقه اشکال کرده است فرموده که؛ درست است که غالب مستحبات ذوالمراتب هستند. اين قابل انکار نيست. ولي غلبه مانع از ظهور نمي‌شود. برخي از آنها هم يک مرتبه‌اي هستند. ظاهر جمله شرطيه تقيد است، مفهوم است. يک مرتبه‌اي است (تقيد يک مرتبه‌اي است). فرموده که غالباً ذو المراتب بودن سبب نمي‌شود از ظهور نادر رفع يد بکنيم.

همان ما من عام الا و قدخص که قبلاً مي‌گفت. اشکال کرده است بر مرحوم نائيني و نقض کرده است. و گفته است اگر چنين است، در متصل هم بگوييد تعدد مطلوب، و بگوييد تقيد نمي‌آورد. اگر از اول گفت صل صلاة الليل عند انتصاف الليل و همين يک خطاب بيشتر نبود، اينجا هم بگوييد تقيد نمي‌آورد. چون غالباً ذوالمراتب است. اگر غلبه، در منفصل، مفهوم را مي‌گيرد و مانع از تقيد مي‌شود، در متصل هم بايد بگوييد موجب تقيد نمي‌شود. اينطور فرموده است.

**نقد استاد بر اشکال نائيني**

ولکن در ذهن ما اين است که هر دو بيانيش ناتمام است، هم بيان نقضي و هم بيان حلي. اما اينکه نقض مي‌کند و مي‌فرمايد در متصل هم بگوييد اختلاف مرتبه، و در متصل هم بگوييد تعدد مطلوب، مي‌گوييم نه بين متصل و منفصل فرق است. اگر قيد متصل شد، مرحوم نائيني مي‌گويد ظهور اطلاقي منعقد نمي‌شود. ما به چه مجوزي بگوييم مطلق هم مطلوب است؟ ظهور اطلاقي نداريم از اول. وقتي ظهور اطلاقي نداريم، حمل بر اختلاف مرتبه مجال ندارد. اختلاف مرتبه در جايي که است که دو ظهور داريم، و مي‌گوييم دست نزنيم، زيرا يکي براي يک مرتبه است، و ديگري براي مرتبه آخر. وقتي يک ظهور بيشتر نداريم، در اين اختلاف مرتبه نيست ديگر.

**پاسخ سؤال:** اختلاف مرتبه هست ولي ظهوري هم نيست که ما به آن ظهور تمسک کنيم و بگوييم ... احتمال هست اينجا هم اختلاف مرتبه باشد، ولي ما به چه مجوزي بگوييم «مطلق». مطلق را که به ماالقاء نکرده است که. مطلق را با قيد القاء کرده است. فرض اينست که متصل است.

**پاسخ سؤال:** حالا آن مي‌شود منفصل. گفته صل صلاة الليل عند انتصاف الليل. ما هستيم و اين. مرحوم نائيني مي‌گويد در اينجا نمي‌شود گفت هم مطلق مستحب است و هم مقيد، زيرا ما در اينجا ظهور اطلاقي نداريم.

برخلاف منفصل، در منفصل گفته است صل صلاة الليل، ظهور اطلاقي داريم. بعد آمده است در خطاب ديگري گفته است، اذا انتصفت الليل صل صلاة الليل. دوران امر است بين اينکه بگوييم اين مفهوم دارد و آن را ضيق مي‌کند يا بگوييم مفهوم ندارد. نائيني مي‌گويد مفهوم ندارد، حملش کنيد بر عدم مفهوم. مبرّر دارد براي اينکه مطلق مستحب باشد. حالا خودتان حساب کنيد. اگر يکي گفت در منفصل مي‌شود گفت مطلق ملاک دارد، مرتبه‌اي، و مقيد ملاک دارد مرتبه عالي‌تر. اين ملازمه ندارد در متصلش هم همين را بگويد. به نظر ما پرواضح است.

اين فرمايش نقض را بهتر است بگوييم نمي‌فهميم. اما حلش اينکه فرموده غلبه مانع از ظهور نمي‌شود، کلي‌اش همين است. غلبه مانع از ظهور نمي‌شود. ولي در مقام يک خصوصيتي هست (سخن نائيني) که آن غلبه مانع از مفهوم مي‌شود. مفهوم مذکور در کلام نيست. اين مثل عام و خاص نيست. مفهوم لازمه کلام است. بند به جاي محکمي نيست. اصلاً آخوند مفاهيم را انکار کرد و گفت جمله شرطيه هم مفهوم ندارد. مفهوم را ما با تکلف درست مي‌کنيم.

مرحوم نائيني مي‌گويد آن بياني که در مفهموم جمله شرطيه است، که شاه‌فرد مفاهيم است، آن بياني که ما آنجا آورديم و گفتيم جمله شرطيه مفهوم دارد، آن بيان اينجا نمي‌آيد. در ذوالمراتب نمي‌آِيد. ذوالمراتب مانع از مفهوم مي‌شود. چطور؟ مرحوم نائيني که در ان جاءک زيد فاکرمه مي‌گفت مفهوم دارد، تقريبش اين بود: مي‌گفت ظاهر فاکرمه اطلاق است. يعني واجب است اکرام نه في الجمله، بلکه مطلقا في جميع الحالات. إن آمد و گفت همين وجوب اکرام مطلق قيد دارد: ان جاءک زيد. معناي قيد داشتن يعني اگر منتفي شد، منتفي مي‌شود. يک بيان خيلي عرفي. نگفت که وجوب اکرام في الجمله براي مجيء است. نه وجوب اکرام علي نحو الاطلاق منوط به مجيء است. قيد دارد. پس قيد منتفي شد، وجوب اکرام علي الاطلاق هم منتفي مي‌شود. والا قيد نيست ديگر، معناي قيد و تضييق اين است.

نائيني مي‌گويد آن بيان اينجا نمي‌آيد. اينجا نمي‌تواني بگويي طلب صلاة الليل را في جميع الحالات معلّق کرده است به انتصاف ليل. اين ظهور اينجا نيست. اينکه مطلق طلب صلاة الليل را معلق کرده باشد بر انتصاف که اگر انتصاف منتفي شد، مطلق منتفي بشود، اينجا اينطور نيست. چرا؟ چون غالب مستحبات ذوالمراتب هستند و ما هم نمي‌توانيم بگوييم مطلق طلب صلاة الليل را معلق کرده است، بر انتصاف ليل. نه اين ظهور اينجا نيست. شايد مرتبه عاليه‌اش را معلق کرده است.

مرحوم نائيني مي‌گويد جمله‌اي که مفهوم دارد، به خاطر خصوصيتي است که در جمله آمده است. مرحوم آخوند هم همينطور مي‌گفت. ‌مي‌گفت مفهوم عبارت است از اينکه در کلام يک خصوصيتي ذکر شود، که مستتبع انتفاء عند الانتفاء باشد. مفهوم ريشه‌اش خصوصيت کلام است. اگر يادتان باشد در مفاهيم مي‌گفتيم گاهي خصوصيت کلام اين است که اين را مقدم آورده است و آن را مؤخر. اينکه مي‌گويند تقديم ما حقه التأخير مفهوم دارد.

گاهي انتخاب يک لفظ خصوصيت دارد. مي‌گويند حرفش مفهوم داشت. مي‌گوييم اين را از کجا مي‌گويي؟ مي‌گويد اين کلمه را استخدام کرد. مفهوم به خاطر يک خصوصيتي است که ضميمه شده است به کلام. اشاره است. يک نکته‌اي است که به وسيله آن نکته مي‌خواهد ما را به چيز ديگري برساند.

نائيني مي‌گويد در مستحبات که ذو المراتب هستند، در خطابات مستحبه اين نکته وجود ندارد. فرمايش مرحوم نائيني درست است که فرموده جمله شرطيه در مستحبات مفهوم ندارد. اگر فقط جمله شرطيه بود. نمي‌گوييم فقط مطلق مطلوب است. يک مطلق ديگر اگر داشتيم، مانع از اطلاق آن نمي‌شود. مَثَل جمله شرطيه مستحبات مَثَل قيد غالب است در الزاميات. اگر يک خطابي داريم ربيبه حرام (مطلق). يک خطاب ديگري داريم حرام است ربائبکم اللاتي في حجورکم (قيد غالبي). آن قيد غالبي مقيد آن مطلق نمي‌شوند. خود آقاي خويي هم قبول دارد. قيد غالبي گرچه متصل شود، مانع از انعقاد ظهور است، ولي اگر منفصل بود مانع از اطلاق نيست.

نائيني اين حرف را مي‌زند. اصلاً قيد غالبي را در اينجا شبيهش را تطبيق مي‌کند و مي‌گويد مفهوم ندارد، خطاب مقيد نمي‌تواند قيد بزند.

اشکالي که ما بر مرحوم نائيني داريم اين است که آقاي نائيني چه اصراري داريد که بگوييد جمله شرطيه در مقيد مفهوم ندارد؟ مفهوم هم داشته باشد تقييد نمي‌آورد. ما همان کلامي که شما در اجتماع امر و نهي فرموده‌ايد مي‌پذيريم. در اجتماع امر و نهي گفته است در مستحبات در تقييد مسدود، به هر لساني. يکي امر است و ديگري نهي است. يکي گفته است اقرأ القرآن و يکي گفته است لاتقرأ مع الحدث. گفته است چون اختلاف مرتبه است مردم از لاتقرأ مع الحدث مي‌فهمند که اجرش کم است، ملاکش کم است. نه اينکه مي‌خواهد بگويد مرادم از اقرأ، اقرأ مع الطهاره است.

مردم مستحبات را که کنار هم مي‌گذارند، چون اختلاف مرتبه است، تفسيرشان عوض مي‌شود. در الزاميات تفسير مي‌کنند ميگويند مرادش اين است. در غير الزاميات تفسير مي‌کنند به اختلاف مرتبه . حرف نائيني اين است. مي‌گوييم آقاي نائيني شما که برهانتان اين بود، در مستحبات تقييد نيست. چرا؟ چون تقييد فرع بر تنافي است. در مستحبات تنافي نيست. چرا؟ چون مقيد الزام‌آور نيست. خود مقيد اجازه ترک مي‌دهد. خب خود اين مقيد که اجازه ترک مي‌دهد به هر لساني باشد، مي‌خواهد به لسان موافق باشد، چون مستحب است اجازه ترک مي‌دهد، مي‌خواهد به لسان مخالف باشد، چون مکروه است اجازه ترک مي‌دهد.

ما اشکالمان به آقاي خويي اين است که شما هم اين بيان را قبول کرديد. شما هم فرموديد در مستحبات تنافي نيست، چون مقيد مستحب ترخيص است. خب اگر نکته‌اش اين است، ترخيص در هر چهار قسم است. شما هم مثل نائيني در آخر باب اجتماع امر و نهي و ظاهر فوائد اينجا، بايد بگوييد لا حمل في المستحبات بلافرق بين اينکه لسان مطلق و مقيد متوافقين باشند، يا متخالفين باشند.

اشکال ما به نائيني، البته اشکال نيست، نائيني مي‌گويد اين راه بهتر است که بگوييم مفهوم ندارد. ولي موهم اين است که اگر مفهوم داشت [مقيد نيست]. منطوق بالاتر از مفهوم است. اگر منطوقاً هم بگويد لاتقرأ مع الحدث ما مي‌گوييم تقييد نمي‌آورد، تا چه رسد که بگويد اذا قرأت فتوضأ، يا اذا توضأت فاقرأ. فرقي بين فروض مسئله نيست، هذا تمام الکلام در بحث مطلق و مقيد. بقي فقط شيء.

**پاسخ به سؤال:** قوي است؟ اصلاً آقاي خويي اقوي ظهوراٌ نيست، قرينيت است. کجا مردم در اختلاف مرتبه اينطور تفسير مي‌کنند؟

**پاسخ به سؤال:** ملاکش... گفت حمل مطلق بر مقيد وقتي است که تنافي باشد. تنافي ريشه حمل است. و گفت در مطلق و مقيد غيرالزامي تنافي نيست. چرا تنافي نيست؟ چون خودش اجازه ترک را مي‌دهد.

**پاسخ به سؤال:** هر چه که آدم به ذهنش مي‌آيد که نمي‌تواند بگويد. بايد ميزان داشته باشد ديگر. نکته‌اي که او مي‌گيرد و منع مي‌کند حمل مطلق را بر مقيد، آن نکته‌اش در همه فروض هست.

**پاسخ به سؤال:** چه را قبول نداشتند؟ ظهور را همه قبول دارند. حالا ما آخوند و نائيني و آقاي خويي را صحبت مي‌کنيم. (نه شيخ را)

**پاسخ به سؤال:** قرينيت در مراد. بارها عرض کردم آنچه خصيصه اتصال تکويني است، نائيني نمي‌گويد در منفصل است. تصريح کرد فرق هست بين متصل و منفصل، در منفصل ظهور منعقد شده است. اين را نائيني هم قبول کرد.

**پاسخ به سؤال:** مراد جدي است ديگر. خود آقاي خويي هم حرف نائيني را قبول کرد. به آقاي خويي مي‌گوييم شما هم منفصل را مانند متصل قرار دهيد چه مي‌شود. من الان گفتم در متصل تقييد نيست، منتها نمي‌توانيم حکم بکنيم که مطلق مراد است. کي ما گفتيم در متصل تقييد است. ما حتي در آنجا جرئت نداريم، والا مي‌گفتيم ظاهرش اين است که اختلاف مرتبه بالا با بقيه را مي‌خواهد بيان کند.

**پاسخ به سؤال:** منفصل را مثل متصل ديدن در کشف مراد جدي. خب مراد جدي ديگر. فرق متصل با منفصل اين است که متصل مراد استعمالي را هم که مقدمه مراد جدي است، خراب مي‌کند، در منفصل خراب نمي‌کند. ما مي‌خواهيم بگوييم مطلق مستحب است به اطلاقه. اين مبرر مي‌خواهد در متصل مرحوم نائيني مبرر ندارد زيرا ظهوري منعقد نشده است. در منفصل مبرر دارد، بعد از اينکه آن صلاحيت تقييد ندارد.

**تبيين وحدت مطلوب و تعدد مطلوب (تبيين آخوند و نائيني از تنافي)**

خب اين فرمايشاتي که راجع به فرمايشات بزرگان بود. بقي شيء که از ما سؤال مي‌کردند، گفتيم آخرش مي‌گوييم. الان وقتش است ديگر. و آن شيء اين است که داستان وحدت مطلوب و تعدد مطلوب چي هست اصلاً؟

در اين قضيه مرحوم آخوند با مرحوم نائيني سياقت بحثشان فرق مي‌کند. مرحوم آخوند با مرحوم نائيني در يک جهت مشترک هستند که حمل مطلق بر مقيد موقوف است بر تنافي خطابين. بارها نائيني هم تصريح کرد. در اين بحثي نداريم. اما اين تنافي که ملاک حمل است، به چه معنايي است بين مرحوم آخوند و نائيني فرق است.

**تبيين آخوند از تنافي**

مرحوم آخوند تنافي را اينطور معنا مي‌کند: که تنافي مطلق و مقيد يعني هر دو مراد نباشند. مثل همان تنافي که در ساير متعارضين هست که علم به کذب يکي داريم. آخوند گفته مطلق و مقيد تنافي داشته باشند يعني مراد يا مطلق است يا مقيد. يک جعل بيشتر از مولا صادر نشده است، يا مطلق يا مقيد.

فرموده است فرقي هم نمي‌کند اطلاق بدلي باشد يا شمولي. در تتمه کلامش مثال شمولي را هم زده است. گفته است در شمولي هم اگر علم داريم که مراد يکي است: يا مراد اين است که بيع سببٌ للملکيه مطلقا يا مراد اين است که بيع خاص (بيع غيرربوي مثلا) سببٌ مقيداً. اگر علم داشته باشيم که مراد يکي است و اين دو خطاب از مولا صادر شد، ما حمل مي‌کنيم مطلق را بر مقيد. تفصيل بين بدلي و شمولي نداده است. اين يک نکته.

در متّفقين هم تصريح کرده است و گفته فرقي بين مثبتيين و منفيين نيست. در مثبتين هم اگر يک چيز مراد باشد، تنافي است. در منفيين هم اگر يکيش مراد باشد تنافي است. در حالي که در منفيين الا ماشذّ و ندر، غالب نزديک به کلّ، انحلالي است. نهي هميشه تعدد مطلوب است. اگر گفته است لاتکرم الفاسق و جاي ديگري گفته لاتکرم الفاسق العالم شمولي است. لاتکرم الفاسق همه فاسق‌ها را مي‌گيرد و آن هم همه فاسق‌هاي عالم را مي‌گيرد. با اينکه شمولي است باز هم آنجا را آورده است، گفته است لافرق. همين که شما يقين داريد يا حجت داريد که يکي از اين جعل‌ها صادر نشده است، بين مطلق و مقيد تنافي است.

آن وقت اينکه يکي از اينها صادر نشده است را از کجا بفهميم؟ ديگه اين معنا را از خود خطاب نمي‌شود فهميد. اين را گفته است قرينه خارجيه. اين سبکي است که مرحوم آخوند شروع کرده است و ختم کرده است. حمل مطلق بر مقيد موقوف بر تنافي است. تنافي يعني اين و کجا تنافي است و کجا تنافي نيست را بيان کرده است.

**تبيين نائيني از تنافي**

مرحوم نائيني روش بحث را عوض کرده است. فرموده که منشأ حمل مطلق بر مقيد تنافي خطابين است. بمعنا (معنا را عوض کرده است) تنافي داشته باشند يعني وحدت مطلوب داشته باشند. مطلوب واحد دارد مولا. نه اين است که هم مطلق مطلوبش هست، هم مقيد. صرف الوجود مطلوب است. اگر صرف الوجود مطلوب بود تنافي پيدا مي‌شود.

سپس بحث را اينگونه شروع کرده است که اطلاق تارة بدلي است و اخري شمولي. و در بدلي گفته است ظاهرش چون صرف الوجود است وحدت مطلوب است. از خود خطاب هم تنافي مي‌فهميم. و اما اذا کان شمولياً گفته آنجا وحدت مطلوبي نيست، لذا تنافي نيست. اصلاً مرحوم نائيني شمولي را از گردونه بحث خارج کرده است. در مستحبات هم که رسيده باز گفته اينجا تعدد مطلوب است، چون اختلاف مرتبه است. دو تا جعل است، جعل کرده است يک استحباب را براي جامع و يک استحباب اکيد را براي مقيد. آن يک مرتبه‌اي از ملاک را دارد، و اين [مقيد] مرتبه اقوايي را دارد.

روش بحث مرحوم نائيني با مرحوم آخوند فرق دارد. اساس فرقش اين است که مرحوم آخوند منشأ تنافي را و اينکه تنافي به چي هست، بد معنا کرده است. آن چيزي که آخوند مي‌گويد آنها همه فرضي است، و در خارج وجود ندارد. آن چيزي که مرحوم نائيني مي‌گويد ميداني است. در فقه ما مبتلا هستيم به مطلقات بدلي و شمولي، به مقيدات بدلي و شمولي. نائيني آمده فقه را حل کرده است. در لابلاي کلمات گفتيم آنچه آخوند مي‌گويد درست است ولي اينها فرض است. نائيني بحث را جوري مطرح کرده است که مبدأ فقه است. ما در فقه مبتلا هستيم به مطلقات بدلي و به مقيدات بدلي، به مطلقات شمولي و مقيدات شمولي. نائيني آمده همين را در دو مقام بحث کرده است. مثلاً تمام کرده است.

ولي آخوند يک کاسه گفته است تنافي. بدلي وشمولي در کلمات آخوند نيست. وحدت مطلوب و تعدد مطلوب در کلمات مرحوم آخوند نيست. روشي که مرحوم نائيني بحث کرده است، آن روش، اصولي است که مبدأ فقه است. آن چيزي که مرحوم آخوند فرموده که يکي از آنها مراد است، بلافرقٍ بين بدلي و شمولي، بلا فرق بين مثبتيين و نافيين، آنها ميداني نيست. آنها در فقه اينطور نيست. کجا ما در مطلق شمولي بفهميم که يکي از اينها مراد است. از کجا بفهميم؟ اين است که شمولي و بدلي فرق نمي‌کند چه است؟

ما دو سري خطاب داريم، يک سري خطاب بدلي‌ها هستند. که اگر متخالفين بودن بدلي‌ها از محل بحث خارج است. گفت همه مي‌گويند حمل مطلق بر مقيد. اگر متفقين بودند، بدلي متفق فقط در مثبتين است. در منفيين معنا ندارد. در حقيقت بحث ما در مطلق و مقيد بدلي مثبتين است. منفيين از محل بحث خارج است. اين را مرحوم نائيني آمده حل و فصلش کرده است. ببينيد اينکه نائيني مي‌گويد از خود خطاب مي‌فهميم وحدت مطلوب را، سِرش اين است که اينجوري بحث مي‌کند. آن چيزي که آخوند مي‌گويد از قرينه خارجيه سرش اين است که او يک طور ديگر مطرح کرده است. او درست مي‌گويد. بايد قرينه خارجيه باشد که يک جعل بيشتر نيست. روش مرحوم نائيني روش درست‌تري است. فقهي‌تر است.

**پاسخ به سؤال:** نه نمي‌گوييم وحدت مطلوب.

تنافي به چيست دو تا تفسير دارد. تفسير مرحوم آخوند که درست است ولي واقعيت ندارد و ميداني نيست. تفسير مرحوم نائيني درست است و ميداني است. وحدت مطلوب، تعدد مطلوب يعني مطلق يک جعل دارد، و مقيد هم يک جعل دارد مي‌شود تعدد مطلوب. اگر گفتيد نه حمل مي‌کنيم مطلق را بر مقيد مي‌شود وحدت مطلوب. نائيني مي‌گويد در الزاميات ظاهر خطاب وحدت مطلوب است، حمل بايد بکنيم مطلق را بر مقيد. در بدلي، (تکرارش مي‌کنم). در ترخصيات، يعني مقيد ترخيصي باشد، ظاهرش تعدد مطلوب است.

اينکه مرحوم آخوند گفته است بايد قرينه بيايد، اجماع ونحوه، اصلاً ما در فقه هيچ وقت دنبال قرينه نمي‌رويم ببينيم وحدت مطلوب دارند يا تعدد مطلوب دارند. اينها منبه است که حرف مرحوم آخوند فنّ است. آلت و وسيله فقه نه، بلکه فن است. يک چيزي را گفته است که درست است و ما نمي‌توانيم اشکال بکنيم، ولي اينها بحث علمي صرف است. آن چيزي که مرحوم نائيني گفته است مورد عمل است.

الان آخوند گفت حمل مطلق بر مقيد نياز به تنافي دارد، تنافي نياز به قرينه خارجيه دارد من اجماع و غيره. کي ما در فقه مي‌رويم سراغ اجماع و غيرش تا ثابت کنيم تنافي را؟

**پاسخ به سؤال:** خود آخوند هم اين کار را نمي‌کند. نه خدا رحمت کند مرحوم نائيني را انصافاً اصول را از مجرد فني از فنون خارج کرده است. از فقه به اصول آمده است. در اصول يک جوري بحث کرده است که مشکل فقه را حل بکند.

**پاسخ به سؤال:** ما اصلاً گفتيم احراز وحدت مطلوب لازم نيست. ما از بيخ انکار کرديم. ولي اينکه نائيني مي‌گويد نکته‌اش اين است. اينکه آخوند مي‌گويد نکته‌اش اين است. آخوند مي‌رود سراغ قرينه خارجيه چون او تنافي را يک جور معنا مي‌کند که راست مي‌گويد او نياز به قرينه خارجيه دارد. من از کجا بفهمم اين مراد است يا آن. توسعه داده است حتي در شموليين، لذا گفته است لافرق بين المثبتين و المفنيين. آن چيزي که آخوند مي‌گويد نياز به قرينه دارد، ولي آن مبتلابه ما در فقه نيست.

**پاسخ به سؤال:** اينطور نيست. آنکه فقهش دست ما است به سند ملاحظه ميکرد. اصلاً فقهاي سابق اکثراً غير از طريقه صاحب مدارک و اردبيلي که صاحب جواهر مي‌گويد در طريقه استنباطشان خلل است، بقيه سند را خيلي اهميت نمي‌دهند. همينطور هم هست. مهم است.

**پاسخ به سؤال:** اصلاً فرض کنيد نائيني يکجا يا ده جا اشتباه کرده است، ولي اينجا که دارد بحث را ... اصلاً برويد اينها را يک روز با هم مقايسه کنيد. يک روز تعطيلي اضافه هم اين هفته داريم. اين دو تا کلمات را با هم مقايسه کنيد. نحوه بحث و ورود و خروج مرحوم نائيني و آخوند را ملاحظه کنيد. آن چطور بحث را تمام مي‌کند، نائيني چطور بحث را تمام مي‌کند. نائيني مي‌گويد تمام بحث در مطلق بدلي است. ظاهر مطلق بدلي وحدت مطلوب است. پس تنافي حاصل است، پس حمل مطلق بر مقيد بايدي است. اما شمولي تنافي نيست. حمل نيست. مستحبات تنافي نيست، حمل نيست. مطلب را تمام کرده است. همان که ما نياز داريم در فقه اينجا براي ما حل کرده است.

خدا همه‌شان را رحمت بکند. مرحوم آخوند هم حق به گردن ما زياد دارد، خيلي چيزها را ما از مرحوم آخوند ياد گرفتيم. ولي خب او تفکر قوي داشته است. مي‌نشسته و همينطور فکر مي‌کرده. نائيني فکر فقه را مي‌کرده است. اما او فکر مي‌کرده است در همان علم. معروف است مرحوم آخوند وقتي فکر مي‌کرده است، خيلي عميق فکر مي‌کرده است. در بعضي جلسات با سيد يزدي بحثشان مي‌شده. سيد يزدي نقّاض بوده، مي‌گفته پس آنجا چطور، اينجا چطور و ... آخوند وارد فکر مي‌شده، مي‌گفتند آنقدر وارد فکر مي‌شده است که سيد و اطرافيان همه مي‌رفتند، ولي آخوند نشسته بوده و داشته فکر مي‌کرده است.

باز شما بيايد کفايه را کنار قوانين بگذاريد، کنار فصول بگذاريد، خدا رحمتش کند خيلي کار بزرگي کرده است. زيادي‌ها را حذف کرده است، بعد آمده اينها را دسته‌بندي کرده، منطقي کرده. منطقي بحث کرده‌است، منضبطش کرده است. حالا تطبيق بکنيد کفايه را با قوانين که قبلاً مي‌خواندند، با فصول که يک زماني مي‌خواندند. اصلاً قابل قياس نيست. او خدمت بزرگي به حوزه‌هاي علميه کرد. نائيني هم همينطور. خداوند همه‌شان را رحمت کند، و به همه ما توفيق بدهد که ما راه آنها را برويم. که اگر راه آنها را نروي، فکر مي‌کني چه راهي است! هر راهي را بروي يا پوچ پوچ است يا کالپوچ است. احياناً خطردار هم هست، از پوچ بالاتر و مضر هم هست. همان راه فقه آل محمد که بزرگان رفته‌اند. انشاالله خداوند توفيق دهد که ما عمرمان را در همين راه صرف كنيم جاي نگراني اصلاً نيست. راهي است که لاريب فيه. انشالله روز يکشنبه. شنبه هم گفته‌اند وفات حضرت معصومه سلام عليهاست. ايشان ولي نعمت ما و ما هم مديون ايشان هستيم.

الان مرسوم است نکوداشت فلان آقا در يک روزي. بلاخره يک روزي بايد تجليل بشود. يک روزي فوت کرده است. اينه سند ندارد، مضر به مسئله نيست. غرض در وفيات، اصلاً سالگرد که آيه و روايت ندارد که، يک امر عقلايي است. مي‌خواهند تجليل بکنند دنبال يک بهانه‌اي هستند ديگر. يک مبرّري پيدا بشود که تجليل بکنند. ولادت يک مبرر است. رحلت و وفات و شهادت مبرر آخري است که به اين وسيله، خصوصاً اگر کثيري از مؤمنين هم اعتنا مي‌کنند. ما که مبلغ دين هستيم، نبايد از آنها عقب بيفتيم. آنها اگر تعطيل مي‌کنند بخاطر حضرت معصومه، در ذهن من اين است که جالب نيست. نمي‌خواهم قدح کنم کساني که درس مي‌گويند را، آن هم باز هم يک مبرري دارد، وقت طلبه‌ها ضايع نشود. يک روضه‌اي هم مي‌خوانيم. منافات با تجليل ندارد. ما مبرر داريم، نفي مبرر هم هرگز از ديگران نمي‌کنيم. حضرت فرمود کلٌ يعمل علي شاکلته واين آيه را تطبيق فرموده.